

## هوشنگ گلشیری و شعر

### حافظ موسوی

گلشیری عاشق شعر بود این راهمی دوانستی که پای صحبت او نماندند می‌دانند شور و شوقی که نسبت به شعر نشان می‌داد حساسیت او در برابر هر گنجه‌ی شوی که برایش می‌خفتی حیرت‌انگیز بود حیرت‌انگیز و ستودنی عادت گلشیری بود که برای هر چیزی که به آن اشتغال داشت، ماهی می‌گذاشت. ماهی که چه عرض کنی، سنگ تمام می‌گذاشت.

هرگز از یاد نخواهم برد که گلشیری با آن همه شطه - از شطه‌ی نیستی بگیر تا شطه‌ی گاین که این اواخر هم و غم اصلی او بود - در هر فرصتی کوشش می‌کرد تا ما را گرد آورد، تا شعرهای هم را بشنویم و یکدیگر را نقد کنیم.

دو سه سال پیش به پیشنهاد او با همت رضا چایچی که آن وقت‌ها همسایه‌ی گلشیری بود، گاهی وقت‌ها در خانه‌ی رضا جمع می‌شدیم. غییر از چایچی که میزبان بود شهاب مغربین، مهرداد فلاح، کسرو اشتیاقی، شهنام شیبانی هم بودند گلشیری هم می‌آمد و چندتایی از دوستان دستان نویس را هم با خودش می‌آورد.

گلشیری در این جلسات ادعای محوریت نداشت. نظر خودش را همراه هر شری که خوانده می‌شد می‌گفت. خیلی هم دقیق و روش و قاطع اما در عین حال آماده‌ی شنیدن بود. نه قاطع شنیدن چیزی بالاتر از شنیدن او آماده‌ی پذیرفتن هر آنچه که به نظرش درست می‌آمد بود. گلشیری همیشه برای شنیدن حرف‌های نو آماده‌ی نشان می‌داد از جهل ماندنی او همین بود و همین بود که او اجازه می‌داد تا با نسل‌های پس از خود درآمیزد و با جوان‌ترها، چه شاعر، چه

دانشان نویس هم نفس و هم سخن باشد.

گلشیری برای جوان‌ترها وقت می‌گذاشت. با حوصله‌ای شگفت‌انگیز به بچه‌ها فرصت می‌داد تا کارها بیان را برای او بخوانند؛ او حتی از سر یک کلمه یا بی‌تفاوتی نمی‌گذاشت. بی‌خود نیست که تعداد زیادی از چهره‌های مطرح ادبیات امروز ما دست پرورده یا متأثر از هوشنگ گلشیری هستند. گلشیری مستقد حرف‌های نبود. به ویژه در شعر که او همیشه با فروتنی تمام سخن می‌گفت.

یادم هست که یکبار در همان جلسات شعر دو نفر از دوستان را تحلیل کرد. تحلیل او چنان دقیق و همه‌جانبه بود و ما را به نکته‌های باریکی در دورترین نزدیکترین لایه‌های معنایی و ساختاری کلمه‌ها و نشانه‌های شعر توجه می‌داد که لایق برای من شگفت‌انگیز بود. اما در عین حال می‌گفت: «بچه‌ها! شما خودتان باید همت کنید و قوت و فن کارتان را خودتان باید توضیح بدهید و بعد هم با نظر مخصوص به خودش می‌گفت: «گرچه شما شاعر چغانت، هیچکدام حال و حوصله‌ی این کارها را ندارید و لابد باید یک نفر داناتان راه بیفتد و خوده فرمایشاتی را که صلاح می‌فرمایند، ثبت و ضبط کند»

قبلاً، موهب اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است: «او یکی از بهترین نقادان شعر زمان بود که از ساده‌ترین شعرها چنان معانی غریبی بیرون می‌کشید که جز با همدلی و مشارکت فعال در خلق شعر، نمی‌توان چنین کرده»<sup>(۱)</sup>

بسیر خوشگلشیری می‌شعر، برخوردار می‌خلاق و بی‌واسطه بود او با پیش‌فرض‌های خودش به سواغ شعر نمی‌رفت. حکم تأیید هر شعر خوبی را از دل همان شعر استخراج می‌کرد.

با این همه دو نفر شعر راه و روشی هم داشت که بیشتر به نقد نو نزدیک بود. گلشیری این راه و روش را در مقدمه‌ی «باغ در باغ» این طور توضیح داده است: «در نقد هر اثر، منرا شعر از ظاهرترین جلوه‌ی آن باید آغاز کرد. از وزن و موسیقی کلام و شکل مکتوب اثر گرفته تا جلوه‌ی دستنویس، سبک، لحن - از سبک و لحن باید سر وقت صورت بیانی اثر رفت و بالاخره با توجه به برش زمانی و بیانی به کشف تئلی شاعر از جهان و کار جهان رسید و از آن جا به معنا و معنای هر اثر»<sup>(۲)</sup>

خوشبختانه با انتشار «باغ در باغ» که در زمان حیات گلشیری صورت گرفت، هم‌گین بخش عمده‌ای از کارنامه مکتوب او در حوزه‌ی نقد شعر، پیش رو و در دسترس ماست و جا دارد که در این کارنامه ارزشمند، با دقتی فراختر شخصیت بزرگ او تمجید کنیم و هم چنان از او بی‌امووزیم. هرچند این کارنامه همه‌ی آن چیزی

درد حساسی نوی مغز استخوان می‌پیچد و مداه طرف را در می‌آورد. داستان نویس وظیفه کنکاش هستی را به عهده گرفته است. پس باید دقیق باشد. دو چشم و دو گوش دارد، دو چشم و دو گوش هم قرض کند. در هستی تنگ زند و کشفیاتش را به خفته ارائه کند. و فتحنامه‌ی معان سرشار از این دقت‌هاست. از پائین کشیدن مجسمه شاه تا شلاق زدن و تا مراسم بی‌خودی و سستی.

باری بعد از این دیبایه‌ی داستان دیگر صحبت از برات نیست. صحبت از چغانتی است که به صف شده‌اند. با داستانی خوین و سری شیدایی و آبر و پنجه است که برای آنها می‌خواند:

ردی آموز و کرم کن که نه چندان همست

عیرالی که تنوشد می و انسان نشود

اسم اعظم بگفت کفر خود ای داد عورش باش

که به نفس و حیل دیر سلیمان نشود

و همه به صف شدیم، و در انتظار نوبت مان؛ گری بطری به دهان گرفتیم و آخرین نظره‌های آن تلخ و شام‌انگیزش را به لب می‌کیدیم و بعد دست سر و صورت بر خاک گذاشتیم، بر خاک سرد و شبنم‌تنشده‌ی اجدادی و منتظر ماندیم.

گلشیری روشنفکر و نویسنده‌ای بود که مهر استرخش خود را بر گذر زمان کوبید. روز به خاک سپاری محمد مختاری در میان سخنانش گفت، من شونده زن و پسر محمد مختاری هستم. من باید به جای محمد در اینجا خاک می‌شدم. دست بر قضا کنار محمد مختاری و جعفر پوربند به خاک سپرده شد. در همان خاکی که یک سال و نیم پیش گفتم بود.

گلشیری روشنفکر و نویسنده‌ای بود که به قول خودش، دیگر همچین جوانی در فکر تغییر دادن جهان نبود. از تغییر دادن جهان مایوس شده بود و به حداقل‌هایی همچون آزادی بیان و قلم دل خوش بود. اما «فتحنامه‌ی معان» نشان داستان جدال‌ها نیست. داستان انسان‌های شوریدگی است که با مستی خود به فکر تغییر جهان بر از دروغ و ریا و سانس می‌اند. اما به روشی نه چندان مدون.

«فتحنامه‌ی معان» داستانی ایرانی است، اقتباس و روایت ادبیات مدون آمریکا و فرانسه و آمریکای لاتین نیست. ریشه در ادبیات کهن فارسی دارد. گوشه به گوشه‌ی آن افشته به گذشته است. حاصل تمام ادبیات ماست.

«فتحنامه‌ی معان» اما داستانی مدون است. دوست است که واکنش سانس و ریاست است که نوع واکنش عرفان گذشته است. «فتحنامه‌ی معان» حاصل گشت از ادبیات گذشته است. پس «فتحنامه‌ی معان» حاصل پیوستن دیالکتیکی گشت و تمام در نهن گلشیری است. داستانی است هم مدون و هم ایرانی.

«فتحنامه‌ی معان» داستان نسلی است که گذشته‌اش کلاف در هم پیچیده‌ای از شکست‌هاست. نسلی که هنوز نتوانسته است این کلاف را از هم بگشاید و آن را به دست نقد سپارد پس هنوز اسیر این گذشته است و تسکین اثری را در مواجهات نمی‌یابد. رسا خویش در مست سر و صورت بر خاک گذاشتن است، و منتظر شلاق ماندن. نسلی که سرگشته و حیران است. نسلی که شکست پشت شکست را تجربه کرده است. نسلی که مایه.

پانزدهم است:

۱- فتحنامه‌ی معان هنوز در ایران چاپ نشده است. قسمت پائین کشیدن مجسمه‌ی شاه را کامل آوردم تا خواننده را در لذت خواندن او با خود شریک کنی. این قسم از شاهکارهای ادبیات داستانی ماست و با نثری متناوب و هنرمتمانه نوشته شده است.

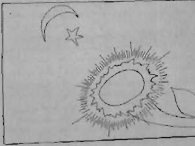
۲- اکنون که خاطرات و به اصطلاح انتقاد از خودبانشان را می‌خوانیم می‌بینیم که کاری جز دسیسه و به دم تیغ دادن مخالفانشان نداشتند. به چیزی جز نفرت سیاسی نمی‌اندیشیدند. آنچنان پروگرامیسی سیاسی بر آنها مسلط بوده که وقتی این شصت ساله را نگاه می‌کنیم جالی و گوشه‌ای نشانی از کار فکری و نظری نمی‌بینیم. درست به همین دلیل است که جامعه‌ی ما حتی به بخش مارکسی‌شناسی اینگونه فقیر و بی‌ماه است.

• • •

نیست که گنجبری برای ما گفته است. میراث شفاهی او در جزایر شم بربار فراز تر این است. نقشی که او در برگزاری صدها جلسه شعرخوانی و نقد شعر داشته است و تلاشی بی‌وقفه‌ی او در ترویج نسل جوانی می‌شد تأثیر مهمی در شعر امروز ما داشته است. به همین دلیل است که شیدا، موهب در همان مساعده‌ای که بیشتر به آن اشاره کرده می‌گوید: «او در شکل دادن شعر معاصر سهم بسزایی در آن داشت»<sup>۱۱</sup>



گنجبری کار ادبی را با سرودن شعر آغاز کرد تا جایی که من اصلاح دلم، نخستین آثاری که از گنجبری در مطبوعات چاپ شده شعرهای او بودند است. خوش تر این باره گفته است: «شعرها و شعرونه‌هایی هم هست و یکی دو شعر به زبان عامیانه که به این نام و با نام مستعار در پیام توپن و جنگ اسلیمان و نوش و خوشه و کیهان هفتی آن سال‌ها و شیوه درآمده که از خیر آن می‌گذرد»<sup>۱۲</sup>



گنجبری در همان دوره‌ی جوانی شعر را وا نهاد و به داستان پرداخت. با این همه تعلق خاطر او به شعر کاهش نیافت. او در کنار آموزش داستان‌های بزرگ و به یادماندنی‌اش نقد شعر و چندین مقاله و رساله در شعر و شاعری هم نوشت. آلفسانه نیما، مانیفست شعر نو، یکی از مهم ترین مقالات گنجبری در مجله شعر است. این مقاله یکی از دقیق ترین و خواندنی ترین مقالاتی است که دربارهٔ آلفسانه نوشته شده است.<sup>۱۳</sup>

گنجبری می‌نویسد: آلفسانه‌ی نیما مسند از هر نظر آغاز راهی دیگر است در شعر فارسی. یعنی او هر منتظر که بداند ننگویب، به کس با آثار پیش از آن متفاوت است. نکیه ما بر تلاوت نکوشی است که آلفسانه را با آثار پیش از آن متفاوت می‌کند و در نتیجه با اتوری ریویز می‌شود که هم از نظر قالب با وزن و هم وزن و بده تر از این‌ها از نظر ساختار و نیز نغزهای نوشتن گریز است. نو و نو مجموع این همه. و حتی بسیاری از آن می‌توان گفت. سبب می‌شود تا بتوان آلفسانه را مانیفست شعر نو نامید کرد.<sup>۱۴</sup>

گنجبری در این مقاله آلفسانه را از نظر قالب، وزن، نوع نگارش (ابویات جزئی به کس و توجه به سجع یا نداد به جای رسو) و ساختار (ساختار زمانی، ساختار داستانی) مورد بررسی دقیق و موشکافانه قرار می‌دهد و ادعای پیش گفته را به اثبات می‌رساند.

یکی از مهم ترین و با ارزش ترین مقالات این مقاله، نقشی است که گنجبری در توضیح تفاوت بین ادب و انواع نگارش و شیوه‌ی نگاه نیما به دانشمندان نشان داده است.

نیما بارها گفته بود: «ما دیر خوب ندادیم ثابت شد ما نیست که به خارج توجه داشته باشد، بلکه نظر او همیشه به حالت نروسی خود بوده است»<sup>۱۵</sup> یا «همه این است که طرز کار خوش شده و آن مثل وحشی روایی و آن که در دریای یا شعر آمده است به شعر بدخود - نکته‌ای که مبر هیچکس به آن پی نبرده است»<sup>۱۶</sup> حق با نیما بود. چون حدیثها هم به این جنبه تر تفکر ادبی نیما چنان توجهی شد و هنوز هم گویا خیلی‌ها

منظور نیما را از آنکه در این مورد به دوستی در نیافتند. اما گنجبری در مقاله‌ی «مانیفست» با هوشمندی تمام این نکته را بیان کرده است و مهم تر این که او این وجه از کار نیما را که با اهمیت ترین وجه تأویر نیما هم هست. در جزو جزو آلفسانه - گونه به صورت کس - نشان داده است.

گنجبری می‌گوید: «آفاق آگاهی در پیش نیما به جهان است. تا به جهان بر اساس این نگارش می‌نگرید که برای شناخت و توصیف آلفسانه باید به شناخت و با وصف آن گسی بخشی یا مثالی پروا داشت. شعر ما کهن است. حتی اگر به قالب آویزان نیامی باشد اما به معنای آنکه می‌باید به دیدار آلفسانه - سرودن و با آن شناخت به فردیت خود توجه گویید به توجه معاصر با نیا آلفسانه»<sup>۱۷</sup> مقاله آلفسانه نیما، مانیفست شعر نو، نخستین بار در سال‌های ۶۵ و ۶۶ در شماره‌های ۱ و ۲ معبد چاپ شده است.

یکی دیگر از کارهای مهم گنجبری در مجله شعر «بازخوانی معنی ایست» او تعدادی از بهترین شعرهای معاصر را بازخوانی کرده است. روش گنجبری در این بازخوانی‌ها بسیار خلاصه است. او معذایه و تفسیرهای از روش مشخص شده را بر شعر سوار نمی‌کند و در برخورد با شعر در پی اثبات این یا آن نظریه‌ی علمی نیست. او با خود شعر کار دارد. سطر به سطر و ویژه به ویژه خودش در این مورد گفته است: «قدر برابر هر شعر خوب بهتر است تسلیم باشی. مگذارم تا شعر تو را تست کند. من جریان آب ما را بیرون یا شعر نیاید به جلال پرداخت. نیاید فکر کنی که با چیز لایحش یا حتی قافیه‌ی خسی ریویز حسینی به همین جهت همه‌ی کسانی که به شعر مثل یک معادله چند مجهولی نگاه می‌کنند و مغلطه‌ی بزرگی راهمایی خوانندگان آنها را به نقدیش از سر اجبار و با می‌فرستد. در حقیقت شعر را می‌کنند»<sup>۱۸</sup>

بازخوانی فریاد و آلفسانه و نیز هرچیزی که در پیش کوه‌های از بهشتیون و بازخوانی‌های گنجبری است. او در این بازخوانی‌ها اثر نقد در جزئیات شروع می‌کند. ویژه به ویژه پیش می‌رود، به ساختار شعر می‌رسد، و بعد همه‌ی آن را با با دقتی که از ویژگی‌های ذهن متوجه، آلفسانه و سبب ایست، کنار هم می‌داند و می‌نویسد که نقشی واحدی را بر ذهن خواننده تحمیل کند، روایای پنهان و لایه‌های زیرین شعر را بر ملا می‌کند.

تحقیق در زمینه‌ی آویزان شعر نیما یکی از دیگر موضوعات مورد علاقه‌ی گنجبری بود. او در بیشتر نوشته‌های خود، در باب شعر و شاعری - به علاوه وزن توجه کرده است. گنجبری ادبیات کهن فارسی را به قوی می‌شناخت. معلوم هم بود به همین دلیل نوشته‌های او در خصوص وزن، بیشتر جنبه‌ی توصیفی دارد. خوبی کار گنجبری این است که اولاً برخورد خلاصه‌ای با چندین گونه‌ی وزن و در شعر معاصر فارسی کرده و دیگری این که بسیار روشن و شفاف نوشته است.

مهم ترین مقاله گنجبری در این موضوع مقاله‌ی «توضیح معنی آویزان در شعر نیا» است که در سال ۶۸ در شماره‌های ۶ و ۷ معبد چاپ شد. بررسی دقیق این مقاله و مقالات و رساله‌های دیگری که از همین کار دست رفتی ما هوشنگ گنجبری به جا مانده است. به ویژه مقاله «در سبب شعر سکوت» که به صورت کتاب مستقل در بهار سال ۱۳۷۳ توسط انتشارات نیلوفر منتشر شده است. برای جامعه‌ی ادبی ما یک ضرورت جدی است.

صاحب این لقب امیدوار است که در فرصت‌های دیگری بتواند تر حدیثات خود به این مجله بیفزاید.

- پانزدهم شهریور
- ۱- روزنامه بهار
  - ۲- باغ تو باغ - صفحه ۱۸
  - ۳- روزنامه بهار
  - ۴- باغ تو باغ - صفحه ۱۰
  - ۵- همدان - صفحه ۶۸
  - ۶- حرف‌های حساسه - چاپ انتشارات دنیا - صفحه ۲۷
  - ۷- همدان - صفحه ۵۳
  - ۸- همدان - صفحه ۵۶
  - ۹- باغ تو باغ - صفحه ۹۲
  - ۱۰- همدان - صفحه ۱۳۷